اول خدا، بعد ایوانف وزنه‌برداری را نجات داد

حسین رضازاده: در سیدنی متولد شدم

نمی‌توان درباره‌ی المپیک حرف زد و یاد حسین رضازاده نیفتاد؛ قهرمان دو دوره‌ی المپیک ۲۰۰۰ سیدنی و ۲۰۰۴ آتن و دارنده‌ی مدال‌های جهانی و آسیایی. دوران قهرمانی حسین رضازاده فراموش‌نشدنی است و به‌همین‌خاطر وقتی قرار است با محور المپیک مطالبی تهیه کرد، باید حرف‌های رضازاده را شنید. حرف‌های قهرمانی که سال‌ها قوی‌ترین مرد جهان بود و حالا برای کسانی که به المپیک می‌روند، نکته‌های زیادی دارد. رضازاده هم مثل خیلی‌ها که المپیک را دیدند و مدال‌اش را تجربه کردند، می‌گوید المپیک با همه‌ی رویدادهای دنیا متفاوت است اما برای اینکه این تفاوت را نشان دهد، می‌گوید: «من در سیدنی بعد از مدالی که گرفتم، متولد شدم.» با رضازاده، دو المپیکی که پشت سر گذاشته را مرور می‌کنیم و می‌رسیم به جایی که می‌گوید «بعد از خدا، ایوانف تاثیرگذارترین فرد در وزنه‌برداری ایران بود.»

آزاده پیراکوه

برای اینکه از سیدنی بگوید، به دو سال قبل برمی‌گردد: آسیایی ۱۹۹۸ بانکوک: «شروع مدال‌آوری من در سیدنی، در آسیایی خورد. طلایی که گرفتم، انگیزه‌ی زیادی در من ایجاد کرد. بعد از آن هم در جهانی ۱۹۹۹ شرکت کردم که حکم انتخابی برای المپیک سیدنی را داشت. آن زمان با حالا فرق می‌کرد. تیم اول تا ششم، شش سهمیه می‌گرفت و به‌همین‌ترتیب که تیم‌ها پایین می‌آمدند، از تعداد سهمیه‌ها کم می‌شد. آن مسابقه، اولین تجربه من در رقابت‌های بزرگسالان جهان بود که سوم شدم. با تیم کامل شرکت کرده بودیم و درنهایت سهمیه‌ی کامل را هم گرفتیم. وقتی برگشتیم، ایوانف استراحت کوتاهی داد و سپس خیلی زود تمرین‌ها را برای المپیک شروع کردیم. در جایزه‌بزرگ مجارستان شرکت کردیم و اردوی بلغارستان را پشت سر گذاشتیم. به یاد دارم اردوهای داخلی هم در شهرهایی مثل شهرکرد و لنگرود برگزار می‌شد، آن‌هم با چه حال‌وهوای خاصی. بعد هم به المپیک اعزام شدیم.»

رضازاده از مسابقه‌ی پانزوان می‌گوید و اینکه او همراه حسین توکلی و اکبر خورشیدی، در گروه دوم به سیدنی اعزام شد: «تیم خیلی خوبی داشتیم. رقابت‌ها برای ایران با حرکت پانزوان شروع شد که مدال نگرفتف اما خیلی خوب مسابقه داد. او اولین نماینده‌ی وزنه‌برداری بود که با وجود توانمندی بالا، پنجم شد. روز قبل از من، حسین توکلی مسابقه داشت. ایوانف اجازه نداد من به سالن بروم و گفت از اتاق‌ات مسابقه را ببین. وقتی حسین طلا گرفت، خیلی خوشحال شدم و گفتم شاید من هم بتوانم همین مدال را تکرار کنم. اما چیزی که فکر می‌کردم، هنوز برایم دور بود. قهرمانان بزرگی در وزن من بودند که عکس‌هایشان را روی دیوار اتاق‌ام داشتند. آن شب تعدادی از کشتی‌گیران با دسته‌گل بزرگی پیش ما آمدند تا طلای توکلی را تبریک بگویند. کمی صحبت کردیم و بعد از زمان کوتاهی ایوانف گفت به اتاق‌ام بروم تا استراحت کنم. خودش هم آمد. من و او هم‌اتاق بودیم. کمی درباره‌ی شرایط مسابقه صحبت کرد و گفت فردا نوبت توست که طلا بگیری. این را گفت و خوابید. من هم با خودم فکر می‌کردم با حضور چهره‌های قَدَری که در وزن‌ام هستند، چطور این کار را انجام بدهم؟ ایوانف خوابید، اما آن شب شاید من دو ساعت هم نتوانستم بخوابم. مدام غلت می‌خوردم و هر لحظه استرس‌ام بیشتر می‌شد.»

رضازاده خاطره‌اش از سیدنی را اینطور ادامه می‌دهد: «رقابت سیدنی، خیلی میلیمتری بود و همه خوب بودند. به یاد دارم «رونی ولر» وقتی وزنه‌اش را بالای سر برد، علامتی را نشان داد که بگوید سر همه را بریده است. من وزنه‌ی ۲۱۰ کیلویی را انداخته بودم و برای اینکه قهرمان شوم، باید دوونیم کیلو بیشتر از ۲۱۰ می‌زدم. ایوانف به کنارم آمد و گفت: «چاره‌ای نداری جز اینکه ۲۱۲/۵ را بزنی.» این وزنه را تا آن روز نزده بودم، اما به ایوانف نگفتم که نمی‌توانم. قبول کردم. وقتی می‌خواستم روی تخته بروم، ایوانف محکم به پشت‌ام زد و گفت «نزنی، از مدال خبری نیست.» هرچه در توان داشتم را به کار گرفتم. قبل از شروع حرکت، آنقدر میله را فشار داده بودم که دست‌ام درد گرفت. خدا کمک‌ام کرد و وزنه را بالای سر بردم. برای دوضرب هم با ۲۵۰ کیلو شروع کردم، بعد ۲۵۵ و درنهایت ۲۶۰ کیلو را بالای سر بردم و با این وزنه، رکورد جهان و المپیک را زدم. از آن لحظه به بعد همه‌چیز تغییر کرد. اگر بگویم زندگی من به دو بخش تقسیم می‌شود، اغراق نکردم؛ قبل از طلای المپیک و بعد از طلای المپیک. حتی می‌خواهم از این هم جلوتر بروم و بگویم من در سیدنی و بعد از طلای المپیک، متولد شدم. جالب است که تا قبل از آن، وضعیت خوابگاه و سالن تمرین خیلی بد بود. به محض اینکه برگشتیم، دستور دادند شرایط بهتر شود. انگار منتظر طلای المپیک بودند.»

یکی از سه مرد طلایی ایران در سیدنی، به عملکرد ایوانف اشاره می‌کند و می‌گوید: «بی‌انصافی است اگر سهم ایوانف را در این شاهکار نبینیم. من معتقدم در همه‌ی نتایج خوبی که وزنه‌برداری در آن سال‌ها به دست آورد، اول خدا کمک کرد و بعد ایوانف. در موفقیت‌های من هم همینطور بود. اوایل که ایوانف آمده بود، برایمان سخت بود به حرف‌اش گوش بدهیم. ما قبل از ایوانف، روزی یک جلسه آن هم عصر تمرین می‌کردیم اما با آمدن ایوانف، خیلی از روزها تا سه جلسه در روز هم تمرین می‌کردیم. صبح زود بیدار می‌شدیم، قبل از صبحانه یک تمرین سبک و بعد از صبحانه دو ساعت تمرین سنگین و عصر هم دوباره تمرین سنگین. دو، سه ماه اول خیلی غر می‌زدیم و دلمان می‌خواست شرایط تغییر کند، اما وقتی در اولین مسابقه نتیجه‌اش را دیدیم، راضی بودیم. همه‌ی بچه‌ها با علاقه به حرف ایوانف گوش می‌کردند چون می‌دانستند نتیجه می گیرند.»

رضازاده با دفاع از ایوانف می‌گوید: «خیلی‌ها می‌گفتند داروها تاثیرگذار بود و ایوانف روش‌های نادرستی داشت. اما هیچکدام از آنها، به روزی سه جلسه تمرین سنگین ما نگاه نکردند. ایوانف طرز فکر همه‌ی ما را عوض کرد و اینطور روی ما اثر گذاشت.»

قهرمان سیدنی، با عبور از المپیک ۲۰۰۰ و حواشی‌اش، به ۲۰۰۴ آتن می‌رسد؛ زمانی‌که حرف اول را در وزنه‌برداری دنیا می‌زد: «درسال ۲۰۰۱، آسیب کوچکی دیدم اما در ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ خیلی خوب مسابقه دادم و وقتی به آتن رسیدم، مطمئن بودم طلا می‌گیرم. در دو ضرب، با اولین حرکت مدال‌ام را قطعی کردم و دیگر انگیزه‌ای برای ادامه دادن و شکستن رکوردم نداشتم. کوروش خیلی با من کلنجار رفت. گفت این‌همه تمرین کردی، حداقل نیم‌کیلو بیشتر از رکوردت بزن. گفتم حال ندارم! آنقدر صحبت کرد که دو حرکت مانده بود مسابقه تمام شود، گفتم وزنه می‌زنم. ۲۶۳ کیلو، رکوردم در لهستان بود. ۲۶۳/۵ کیلو را انتخاب کردند. وزنه را روی سینه کشیدم و افتاد. خیلی به من برخورد. یک لحظه شوکه شدم. وزن‌های که مثل دمبل می‌زدم، چرا افتاد؟ از خودم عصبانی شدم. گفتم دوباره می‌آیم. دو دقیقه وقت استراحت داشتم و وقتی برگشتم، باز هم‌آنچه می‌خواستم شد.»

او خیلی کوتاه به روزهایی اشاره می‌کند که بین آتن و پکن طی شد: «انگیزه‌ام برگشته بود و تمرینات زیادی داشتم، اما به‌خاطر تمرین زیاد، دچار مشکلاتی شده بودم. حال خوشی نداشتم. چند ماه به المپیک مانده بود که تحت معاینات پزشکی قرار گرفتم و درنهایت پزشک‌ام گفت ادامه‌ی تمرین سنگین برایم خطرناک است. همان‌جا بود که تصمیم گرفتم خداحافظی کنم. فکر می‌کنم در پکن هم می‌توانستم مدال خوبی بگیرم، اما این اتفاق نیفتاد. تا مدتی پذیرش موضوع برایم سخت بود، اما بعد به این فکر کردم همان خدایی که من را به سکوی سیدنی و آتن رساند، اینطور برایم خواسته است. بعد از آن آرام شدم.»